

سبلان داشت وارد کانال بندر عباس می شد که به ناخدا خبر دادند نباید



روایتی از اصابت ناوشکن سبلان

فهمیدیم بمب لیزری است

راوی
ناویان
ابراهیم راستگو

انقلاب که شد، مستشاران خارجی از ایران رفتند. واحدهای شناور از نظر نگهداری فنی دچار مشکل شده بودند. با قانونی که برای خدمت پرسنل در محل زندگی گذاشته بودند پرسنل همگی پخش شده بودند. ناوشکن قهرمان سبلان اولین واحدی بود که با ۳۵ نفر، یعنی با یک سوم نفرات توانست تقریباً یک ماه بعد از انقلاب به دریا برود.

این واحد توانست با فرماندهی دو مرد بزرگ خطه شمال، آقایان عبدالله معنوی و آقای مداح‌راد بیش از ۷۰ مأموریت موفق علیه شناورهایی که برای عراق کار می کردند انجام دهد، آن هم با وضعیتی که از هر ده تا موشکی که ما شلیک می کردیم شاید پنج تایشان به دلیل تعویض نشدن قطعاتشان درست عمل نمی کرد. جا دارد از محمدعلی شریکی روز به روز، مسئول کنترل آتش که موشک‌ها را عملیاتی نگه می داشت یاد کنم.

۱۱ روز بود اطراف دبی و ابوظبی مشغول گشت‌زدن بودیم. تا مأموریت خوب هم در این مدت انجام دادیم. داشتیم داخل کانال بندر عباس می شدیم که به مادستور دادند نیاید. حادثه‌ای رخ داده بود: سکوی نصر و سلمان را زده بودند. گفتند الان یکی دو واحد شناور می آید برایتان آب و غذا بیاورد. ما مشغول سوخت‌گیری و گرفتن آذوقه بودیم که دیدیم ناوشکن سهند برای کمک به بازمانده‌های سکوها با سرعت از کنار ما عبور کرد. یکی دو ساعت بعد هم ما به دنبال سهند حرکت کردیم و بعد دیگر فرمانده دستور داشت که چکار کند.

مدتی گذشت. اجمالاً فهمیدیم آمریکایی‌ها سهند را با چند موشک زده‌اند و پرسنلش توی آب افتاده‌اند. منطقه صد در صد جنگی اعلام شد. من به عنوان ارشد برق ۴۳ نفر پرسنل داشتیم

که آنها را در جاهای مختلف ناوشکن تقسیم کردم. به این ترتیب که ۱۵-۱۰ نفر را در پاشنه، ۱۵-۱۰ نفر را در سینه ناو، ۱۰-۸ نفر را در وسط واحد با تمام ابزار مستقر کردم. با دسته ماشین هم هماهنگ کردم که آنها هم به همین ترتیب تقسیم شوند که اگر موشک به قسمتی خورد، افراد قسمت دیگر بتوانند به کمک قسمت آسیب‌دیده بروند. دستور داشتیم خودم هم کنار سوپج بورد اصلی برق بمانم. یک لحظه گفتند هواپیمای دشمن بالای سرمان است. توپ ۳۵ میلی‌متری ما مشغول تیراندازی شد. محمد اوزباش با این توپ تا لحظه آخر شلیک می کرد. اما هواپیماها بالای برد توپ ۳۵ پرواز می کردند. ده، پانزده ثانیه بعد از رفتن هواپیماها ناوشکن شدیداً مورد اصابت قرار گرفت که بعد فهمیدیم بمب لیزری است. کشتی تقریباً دو نیم شده بود. ۱۴ کیلومتر تمنت (قسمت) کشتی زیر آب رفته بود و ما داشتیم غرق می شدیم. وقتی بمب به ما خورد بچه‌های واحد کنترل صدمات که در پاشنه ناوشکن مستقر بودند آمدند تا به طریقی فرار کنند یا خودشان را نجات بدهند. همه آنها در خاطر اتشان می گویند ما وقتی در هیچ در فلزی جداکننده قسمت‌های مختلف ناو را باز کردیم چهره راستگو را دیدیم که می خندد و می گوید چی شده؟ کجا می روید؟ بایستید ببینید کسی کمک می خواهد؟

با کمک دسته ماشین شروع کردیم جلوتر رفتن تا ببینیم چه اتفاقی افتاده. در کنترل صدمات را باز کردیم. تبر و وسایل دیگر را برداشتیم. فهمیدیم هیچ دو تا از این اتاق‌های پایین خوابگاه باز نمی شود. یادم می آید ناصر قایقران، برادر مرحوم سیروس قایقران داخل خوابگاه ۲۷ نفره گیر افتاده بود و به هیچ‌وجه نمی توانستیم او را بیرون بیاوریم. آب آمده بود تا گلوی ایشان و ایشان آمده بود تا بالای

هیچ به هر طریقی بود در هیچ را شکستیم و ایشان را نجات دادیم. برق قطع شده بود و دود وحشتناکی تمام راه‌روی طبقه دوم را گرفته بود. با کمک چند تا از بچه‌ها در عرض ۱۵ دقیقه برق را وصل کردیم. البته خدایی بود که موفق شدیم، چون در حالت عادی در ۲۵ دقیقه هم این کار را به‌سختی انجام می دادیم. برق را که رساندیم تازه فهمیدیم ۲ تا ژنراتور سینه ناوشکن داخل آب است. قسمت سونار ما هم داخل آب بود. آشپزخانه هم تا نیمه در آب بود. دیزل از کار افتاده بود و توربین‌ها هم قابل استفاده نبود.

روشنایی را تا سینه ناوشکن بردیم و برق را هم به توپ ۴/۵ اینچ اصلی ناوشکن رساندیم تا بتواند کار کند. چهار تا از بمب‌های اضطراری را کار انداخته بودیم و آب را با آن بمب‌ها و لوله‌هایشان از کشتی خارج می کردیم. ولی باز هم آب از سوراخ‌ها وارد ناوشکن می شد. دیدیم آب تا طبقه دوم که آمده ساکن است. فهمیدیم غرق نمی شویم. البته سر کشتی کاملاً داخل آب بود و موتور یست‌ها مشغول پر کردن مخازن بودند تا تعادل برقرار شود.

من به معاونتم گفتم اینجا باش تا من بروم بالا و ببینم چه خبر است؟ بالا که رفتم، دیدم آمار زخمی‌ها در پل فرماندهی خیلی بیشتر است، چون سازه‌اش آلومینیومی بود. دیدم تعدادی از بچه‌ها غرق در خونند. از جمله همین در یادار فاضل که آنجا اگزو بود و بعدها به شهادت رسید.

۲ تا از این مجروحین را با کمک بچه‌ها روی کولم گرفتیم و آوردیم در قسمت پاشنه ناوشکن. محدود ۸۰-۷۰ نفر تر کش خورده، مجروح و ترسیده داشتیم که اینها را در پاشنه ناوشکن جمعشان کرده بودیم. جلیقه‌های نجات و باقی وسایل امداد و نجات آماده بودند تا اگر کشتی خواست غرق شود، بچه‌ها خودشان را ببندازند

داخل آب.

من بعد از این کار رفتم پیش فرماندهی. عرض ادب کردم. دیدم گوشه چشمش اشک جمع شده است. آدم رشیدی بود. واقعاً ایشان بود که کشتی را نگه داشت. گفتم اوضاع طبقات پایین ناوشکن تقریباً خوب است و ما آب را ساکن نگه داشته‌ایم. پمپ‌ها هم مشغول کار کردن است. گفت آمادگی داشته باشید. اتاق جنگ دستور داده که کشتی را به گل بزنیم تا بچه‌ها را نجات بدهیم.

گفتم قربان! شما اینجا اختیارات خوبی دارید. فرمانده هستید و ما هم شما را دوست داریم. به عنوان کوچک‌تر به شما بزرگوار پیشنهاد می‌کنم از اختیارات خودتان استفاده کنید و کشتی را به گل نزنید. یدک‌کش‌ها هم که دارند می آیند. این بزرگوار خودش هم همین نظر را داشت. عرایض بنده هم تأثیر کرد. خدا کمک کرد و ۲۴ ساعت طول کشید تا ما کشتی را به کمک یدک‌کش‌ها به بندر عباس بیاوریم.

ضمناً در این فاصله توانستیم یک دیزل و یک ژنراتور را هم روشن کنیم. بعد دستور دادند دیزل را خاموش کنید تا دو یدک‌کش، هر کدام از یک طرف ما را بکشند. یادم هست فرمانده یکی از یدک‌کش‌ها دستور داده بود دو نفر تبر به دست آماده باشند تا اگر سبلان خواست غرق شود کابل متصل به ما را قطع کنند که ما آنها را هم غرق نکنیم. یعنی وضع ناوشکن این طور بود.

ناوشکن سبلان که آرام‌آرام به حوض خشک نزدیک می شد شاید چند هزار نفر از پرسنل نیروی دریایی ایستاده بودند که ببینند از پرسنل سبلان چه کسی زنده است یا شهید شده یا ما کسی از شهدای سهند را آورده‌ایم.

سالاری‌بک

یادم می آید ناصر قایقران، برادر مرحوم سیروس قایقران داخل خوابگاه ۲۷ نفره گیر افتاده بود و به هیچ‌وجه نمی توانستیم او را بیرون بیاوریم